

# نظریه هانتینگتون از دیدگاه یک اسلام‌پژوه

■ نوشته: روی مُتحدہ - استاد تاریخ و رئیس بخش علوم اسلامی دانشگاه هاروارد

■ ترجمه: مجتبی امیری

## پیشگفتار مترجم

ساموئل هانتینگتون مدیر مرکز مطالعات استراتژیک دانشگاه هاروارد با نوشتن مقاله بحث‌انگیز «برخورد تمدنها» در فصلنامه «فارین افیرز» (شماره تابستان ۱۹۹۳)، موضوع برخورد تمدنها را پارادایم تفسیرکننده روابط بین‌الملل در دوران بعد از جنگ سرد اعلام کرد. او در مقاله خود، هفت یا هشت تمدن اصلی (یعنی تمدن اسلامی، کنفوسیوسی، غربی، ژاپنی، هندو، اسلاو-ارتدکس، آمریکای لاتین و احتمالاً آفریقا) را برشمرده و پیش‌بینی کرده است که جنگ‌های آینده در امتداد خطوط گسل بین این تمدنها روی خواهد داد. هانتینگتون همچنین در شماره پاییز ۱۹۹۳ همان فصلنامه و نیز چند سخنرانی متعاقب آن، به دفاع از فرضیه خود و پاسخگویی به منتقدانش پرداخت.

انتشار مقاله هانتینگتون با واکنش گسترده‌ای در محافل دانشگاهی و سیاسی جهان روبرو شد. در بسیاری از کشورهای جهان، کنفرانس‌های متعددی برای بحث درباره آن تشکیل گردید، مقالات گوناگونی به زبانهای مختلف نوشته شد و مقامات برجسته سیاسی بسیاری از کشورها درباره آن اظهار نظر کردند. بنا به اظهار دیوید نیوسام، معاون سیاسی سابق وزارت امور خارجه آمریکا و رئیس فعلی مرکز مطالعات دیپلماسی دانشگاه جورج تاون «در طول عمر شورای روابط خارجی، هیچ مقاله و نوشتار سیاسی به اندازه مقاله هانتینگتون تجدید چاپ نشده و چنین واکنش گسترده‌ای در سطح جهان نداشته است.»<sup>۱</sup> در حال حاضر این نظریه در سطوح مختلف محافل دانشگاهی و پژوهشی بعنوان یک نظریه مهم مطرح است و در بررسی سیاست جهانی آمریکا به آن توجه می‌شود. در بسیاری از کتابهایی که پس از تابستان ۱۹۹۳ در زمینه مسائل سیاسی و بین‌المللی نوشته شده، به نظریه هانتینگتون پرداخته یا به نحوی بدان اشاره شده است.

ترجمه فارسی مقاله اصلی هانتینگتون و همچنین نوشته‌های برخی از اندیشمندان و کارشناسان مسائل سیاسی درباره برخورد تمدنها، در زمان کوتاهی پس از انتشار آنها به ترتیب در شماره‌های ۷۰-۶۹، ۷۴-۷۳ و ۷۶-۷۵ ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی درج و سپس به صورت کتاب چاپ و منتشر شد.<sup>۲</sup> با توجه به ادامه این بحث در محافل سیاسی و دانشگاهی، در این شماره نیز دو مقاله ارزشمند، یکی به قلم پروفسور «روی متحدہ» و دیگری از پروفسور هانتینگتون به نظر خوانندگان می‌رسد. روی متحدہ استاد برجسته تاریخ و رئیس بخش علوم اسلامی دانشگاه هاروارد، نظریه برخورد تمدنها را از دیدگاه یک پژوهنده مسائل اسلام بررسی و ضعف‌های اساسی آن از جمله کم‌اطلاعی هانتینگتون از تاریخ تمدن اسلامی را آشکار کرده است.

هانتینگتون نیز در مقاله جدید خود «درگیری‌های سیاسی پس از جنگ سرد»، نظریه «برخورد تمدنها» را با «نظریه پایان تاریخ» فرانسویس فوکویاما و نظریه «مرشایمر» مقایسه کرده و ضعف‌های نظریه فوکویاما و مرشایمر را برشمرده است.

از پروفسور روی متحدہ که مقاله ارزشمند خود را برای ترجمه و انتشار در اختیار نگارنده قرار داده و ترجمه فارسی آنرا نیز ملاحظه و برای خوانندگان فارسی‌زبان تنقیح کرده‌اند، بسیار سپاسگزارم.

\*\*\*

قرن بیستم، دو فیلسوف برجسته آینده بین تاریخ به خود دیده است: اسپینگلر و توین بی. هر دو دربارهٔ سرنوشت غرب پس از بروز تحولات عمده در اوضاع جهان سخن گفته و بر مبنای نگرش درازمدت تاریخی به سرنوشت تمدنها، آینده‌ای برای غرب پیش بینی کرده‌اند. این دو فیلسوف کار خود را به عنوان مورخ شروع کردند، اما نسبت به همکاران حرفه‌ای خویش که بردگانی کوتاه نظر و خردبین بودند و نسبت به طرح‌های بزرگتر آنها خرده می‌گرفتند، نفرت می‌ورزیدند. اکنون نیز ساموئل هانتینگتون، متخصص علوم سیاسی، چنان در مسائل تاریخی غوطه‌ور شده که به نظر می‌رسد به آن دو نفر پیوسته است.

هانتینگتون در مقاله معروف خود «برخورد تمدنها»، نظریه‌ای عرضه کرد و در آن نه تنها روند گذشته بلکه بطور دقیق‌تر آینده تمدنها را مورد بررسی قرار داد و به عنوان نتیجه فرعی تحقیقات خود، به آمریکای دهه ۱۹۹۰ چیزی داد که آمریکا جداً به دنبال آن بود: چارچوبی فکری که آمریکا بتواند با کمک آن، دوران پس از جنگ سرد را نظم دهد و در آن اهداف خود را معنا بخشد. نظریه مزبور، انعطاف پذیری نویسنده بسیار باهوشی را نشان می‌دهد که مفتون «علم‌گرایی» - که زمینه بسیاری از مباحث سیاست خارجی است - نشده است. نظریه هانتینگتون همچنین طرح مجدد عامل فرهنگ در مباحث سیاسی را تقویت کرده است. نظریه‌های مربوط به توسعه که در دهه ۱۹۶۰ به شدت نقش فرهنگ را کاهش داده بود، اکنون به گونه‌ای تأسف‌آمیز ساده لوحانه به نظر می‌رسد.

بعنوان تاریخدان، بسیار امیدوارم که ساموئل هانتینگتون همچنان در مقام یک فیلسوف «تجربه‌گرا» باقی بماند و به عمق مسائل توجه کند. گرچه اهانت اسپینگلر به تجربه‌گرایی سرانجام موجب ستایش از وی شد، لیکن این حادثه‌ای معترضه و بی‌ربط در تفکرات قرن بیستم بود. توین بی که همواره پایبند تجربه‌گرایی بود و جسورانه می‌کوشید محترمانه کاستی‌های حرفه‌ای خویش را پذیرا باشد، تاب پذیرش یا پاسخگویی به انتقاداتی را (که عمدتاً از جهت تجربی) به آثارش می‌شد، نداشت. قضاوت اکثر تاریخدانان دربارهٔ توین بی را مورخ انگلیسی جان کنین بدین مضمون جمع بندی کرده است: «فرقه عظیم توین بی‌گرایی که عده‌ای گمان می‌برند تهدیدی است غیرمستقیم نسبت به تمدن غربی، در عمل نشان داد که کم دوام‌تر و در درازمدت بی‌اهمیت‌تر از فرقه مشابه آن یعنی تولکین‌گرایی<sup>۳</sup> است.»

هانتینگتون با تکیه بر تجربه تاریخی تلاش می‌کند نشان دهد که در دوره جدید سیاست‌های جهانی، «فرهنگ» انگیزه اصلی اختلافات عمیق میان افراد و همچنین «منبع اصلی» منازعات بین‌المللی است. به اعتقاد هانتینگتون که سخت متأثر از تقسیم‌بندی توین بی از تمدنها می‌باشد، در حال حاضر تمدنهای عمده عبارتند از: تمدنهای غربی، اسلامی، کنفوسیوسی، ژاپنی، هندو، اسلاو- ارتدکس، آمریکای لاتین و احتمالاً آفریقایی. «اصول عقاید غربی نظیر فردگرایی، لیبرالیسم، قانون اساسی، حقوق بشر، تساوی، آزادی، حاکمیت قانون،

دموکراسی، بازار آزاد اقتصادی و جدایی دین از سیاست، اغلب انعکاس چندان در فرهنگ‌های اسلامی، کنفوسیوسی، ژاپنی، هندو، بودایی یا ارتدکس نداشته است.» (جالب توجه آنکه در طول مقاله هانتینگتون، بودیسم به کلی فراموش شده است.) پیامدهای سیاسی این مسئله روشن است: «خطوط گسل میان تمدنها، خاکریزهای نبردهای آینده خواهد بود. غرب در صورت امکان باید با تمدن‌های بیگانه همزیستی و در هنگام ضرورت، نبرد کند. به همین دلیل آمریکا باید با فرهنگ‌های مشابه خود، متحد شود.» گرچه هانتینگتون امیدوار است جوامع اروپای غربی و آمریکای لاتین را در درون غرب «متحد» سازد، ظاهراً در کوتاه‌مدت چنین امیدی برای دنیای غیر غرب ندارد. غرب در ارتباط با دنیای کنفوسیوسی و اسلامی، باید گسترش بنیه نظامی آنها را از راه‌هایی چون حفظ برتری نظامی خود در شرق و جنوب آسیا و بهره‌گیری از اختلافات و درگیری‌های موجود بین کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی «محدود» سازد. بالاخره در تحلیل نهایی «تمام تمدنها باید همزیستی با یکدیگر را بیاموزند».

نظریه هانتینگتون دهشت‌زاست زیرا تصویر جامعی از رویدادهای جهان عرضه می‌کند که ظاهراً با انبوهی از مثال‌های مؤید همراه است. البته برای یک اسلام‌پژوه که علاقه اصلی‌اش به نحوی جهان اسلام است، برخی از این مثال‌های مؤید بسیار مبهم‌تر از آنست که در آغاز به نظر می‌رسد. بعلاوه، وجود مثال‌های مخالف را نیز نمی‌توان انکار کرد. نه تنها مبنای «تجربی» این نظریه محل اختلاف است، بلکه به نظر نگارنده، ساختاری نظری که نویسنده برای تبیین رابطه نسبی میان فرهنگ و رفتار سیاسی عرضه کرده است محل اشکال است. متأسفانه پاره‌ای از این مثال‌های مؤید به شیوه‌ای عرضه شده که آشکارا به سمت قالب‌های نه‌چندان سازنده کلیشه‌ای تاریخ جهان غیر غرب گرایش دارد.

برای مثال، هانتینگتون در تاریخ ملخصی که از جهان اسلام ارائه کرده، می‌گوید که بعد از «حرکت اعراب و مردم شمال آفریقا به سمت غرب و شمال»، «صلیبی‌ها با موفقیت‌های زودگذر، کوشیدند مسیحیت و حکومت مسیحی را بر سرزمین مقدس مسلط کنند.» البته ناگفته نماند که صلیبی‌ها نتوانستند مسیحیت را بر سرزمین مقدس مسلط کنند، زیرا به دلیل وجود اصل تساهل مذهبی در قانون اسلام، مسیحی‌ها و همچنین یهودی‌ها نه تنها در سرزمین مقدس و در مناطق دیگر خاورمیانه باقی ماندند بلکه از امکان زیارت اماکن مقدس خود در این مناطق بهره‌مند شدند. از آنجا که مسیحی‌های صلیبی نسبت به مسیحیان بومی سرزمین مقدس بسیار ناشکیب‌تر بودند، حضور آنها در سرزمین مقدس برای مسیحیان بومی مشکل‌زا بود.

هانتینگتون در ادامه گزارش خود از روابط جهان اسلام و غرب خلاصه دقیقی از روابط جهان عرب و جهان غرب (بدون هیچ اشاره‌ای به ایران) عرضه می‌کند و سپس نتیجه می‌گیرد که: «جنگ اعراب و غرب، در سال ۱۹۹۰ یعنی هنگامی که ایالات متحده برای دفاع از



همراهی با مسلمین، دارای فرهنگ سیاسی متفاوتی با اعراب نیستند؟ معتقدم این گونه تفاوتها در فرهنگ سیاسی، بدیهی است.

حتی در درون جهان اسلام نیز بهره‌گیران اصلی از گشایشهای دموکراتیک، غالباً اسلام‌گرایان نیستند. «حسن ترابی» نظریه‌پرداز اسلام‌گرای دولت فعلی سودان در هنگامی که این کشور دارای يك نظام دموکراتیک بود، نتوانست در انتخابات مجلس پیروز شود. در دیگر کشورهای اسلامی نیز موارد مشابه زیادی وجود دارد؛ بعنوان مثال، اسلام‌گرایان در پاکستان در زمان حکومت خودکامه ضیاء الحق رشد زیادی کردند ولی در انتخابات عمومی قبل و بعد از او موفقیت چندانی به دست نیاوردند.

هانتینگتون در تشریح نظریه خود درباره «مرزهای خونین اسلام»، به ما می‌گوید که روابط عرب با برده سیاه پوست در آفریقای کهن، در قالب نظام برده‌داری، روشن‌ترین مظهر درگیری «تمدن عربی اسلامی» و «مردم غیر مسلمان جنوب» بوده است. «درحال حاضر نیز این مسئله به صورت جنگ داخلی بین اعراب و سیاه‌پوستان در سودان، جنگ شورشیان مورد حمایت لیبی و دولت چاد، تنش میان مسیحیان ارتدکس و مسلمانان در شاخ آفریقا و درگیری سیاسی و تجدید شورشها و خشونت‌های قومی میان مسلمانان و مسیحیان در نیجریه، متجلی است.» تشخیص صحت اطلاعاتی که هانتینگتون در تشریح وضع آفریقا عرضه می‌کند، به يك جراحی نسبتاً خونین نیاز دارد. اتیوپیایی‌ها که تنها جامعه قابل توجه مسیحی شاخ آفریقا را تشکیل می‌دهند، مسیحیان موحدی هستند که زمانی مورد اذیت و آزار مسیحیان ارتدکس شرقی قرار داشتند. «گوکونی‌ودی» در چاد که يك مسلمان بود، مورد حمایت لیبی قرار داشت، درحالی که رقیب مسلمان وی یعنی «حسین هیره» از طرف سودان، مصر، و عربستان سعودی و همچنین ایالات متحده آمریکا حمایت می‌شد. در مرحله، «گوکونی‌ودی» تحت حمایت لیبی، بیشتر در منطقه غیرمسلمان جنوب آفریقا حمایت می‌شد تا رقیب ضد لیبی وی «حسین هیره» که قبل از اخراج لیبیایی‌ها از شمال می‌بایست دوباره جنوب را فتح کند. اما در مورد سودان جالب توجه است که اعراب این سرزمین نیز سیاه‌پوستند. اصلاً کلمه سودان به زبان عربی یعنی سرزمین سیاه‌پوستان. این نکته (سیاه‌پوست بودن اعراب سودان) را فقط کسانی فراموش می‌کنند که گفتارهای قالبی و سطحی مربوط به اعراب سفیدپوست برده فروش را باور کرده‌اند. خشونت فرقه‌ای بین مسلمانان و مسیحی‌ها در نیجریه که مورد اشاره هانتینگتون می‌باشد، کاملاً جدی است، ولی این مسئله فعلاً تحت الشعاع درگیری «مشهود ایبوه» مسلمان یوربیایی جنوب که برنده انتخابات ۱۹۹۲ بوده، و دولت نظامی که تا حدودی تحت سلطه مسلمین بود و انتخابات را ملغی کرد، قرار دارد.

هانتینگتون درباره مرز «شمالی جهان اسلام» اظهار می‌دارد که «به گونه‌ای فزاینده بین مسلمانان و ارتدکسها درگیری وجود دارد؛ از آن جمله «خشونت درحال غلیان بین صربها و آلبانیاییها». اکثریت قاطع

برخی کشورهای عرب در برابر تجاوز يك کشور دیگر عرب نیروی عظیمی به خلیج فارس فرستاد، به اوج خود رسید. کاهش رویارویی نظامی غرب و اسلام که طی قرن‌ها تداوم داشته، بعید به نظر می‌رسد و این تقابل می‌تواند وخیم‌تر شود. گرچه بطور کلی تلاشهایی برای ایجاد دموکراسی به عمل آمده است، لیکن جنبشهای اسلامی برندگان اصلی این آزادیها بوده‌اند. بطور خلاصه باید گفت که در جهان عرب، دموکراسی غربی موجب تقویت نیروهای سیاسی ضد غربی می‌شود. البته این پدیده ممکن است گذرا باشد ولی به طور قطع روابط کشورهای اسلامی و غرب را پیچیده‌تر می‌سازد.»

البته پروفیسور هانتینگتون با آنکه «عرب» و «اسلام» را در مقاله خود به جای هم به کار می‌برد، می‌داند که «عرب» و «مسلمان» حتی بطور تقریبی نیز با هم تداخل ندارند. حداکثر از هر پنج مسلمان فقط يك نفر عرب است. جوامع عرب مدعی هستند که بالغ بر دویست میلیون نفر از حدود يك میلیارد جمعیت مسلمان جهان را تشکیل می‌دهند، درحالی که این تعداد، شامل چندین میلیون کُرد، قبطی و بربر می‌باشد. علاوه، این رقم حداقل پانزده میلیون نفر مسیحی عرب‌زبان را نیز شامل می‌شود که همناوبی برخی از آنها مانند جرج حبش رهبر جبهه آزادی بخش فلسطین با غرب، به گونه‌ای چشمگیر کمتر از رهبران مسلمانان چون یاسر عرفات است. از این رو، تاریخ فشرده خصومت میان جهان عرب و جهان غرب به خودی خود به سختی می‌تواند صحت این نتیجه‌گیری را ثابت کند که «کاهش فعل و انفعالات نظامی میان غرب و اسلام که قرن‌ها قدمت دارد، بعید است». در واقع حتی اگر ما فقط جهان مدیترانه‌ای را در نظر بگیریم و از مسائل حاشیه‌ای چون درگیری بریتانیا و هند مغولی و درگیری هلند و اندونزی صرف نظر کنیم، به نظر می‌رسد که مهمترین درگیری مسیحیان و مسلمانان در پنج قرن گذشته در تاریخ مدیترانه می‌تواند درگیری غرب با ترکهای عثمانی باشد؛ و ترکهای عثمانی به سختی يك حریف «عرب» برای غرب محسوب می‌شوند.

اما مهمترین مشکل فکری که از یکی دانستن مسلمانان و اعراب در نتیجه‌گیری از این تاریخ ملخص وجود دارد، اینست که «در جهان عرب، دموکراسی غربی نیروهای ضد غربی را تقویت می‌کند. این ممکن است يك پدیده گذرا باشد ولی یقیناً روابط کشورهای اسلامی و غرب را پیچیده می‌سازد.» نظر پروفیسور هانتینگتون درباره تمدنها به گونه‌ای است که دیگر مسلمانان باید به شیوه مسلمانان عرب رفتار کنند، درحالی که آنان چنین رفتار نمی‌کنند. در اوایل ۱۹۹۶ دو نخست‌وزیر زن اداره دموکراسی پارلمانی غیر عرب را در کشورهای مسلمانی چون پاکستان و بنگلادش - در دست دارند. جمعیت این دو کشور حدود دویست و بیست میلیون نفر است، یعنی به مراتب بیشتر از جمعیت کل جهان عرب. ترکیه که دارای نظام دموکراسی پارلمانی است و تا این اواخر نیز يك نخست‌وزیر زن آترا اداره می‌کرد، شصت میلیون جمعیت دارد. آیا مسلمانان جنوب آسیا و مسلمانان ترکیه با وجود



بسیار مهمتری را نادیده می‌گیرد. گرجستان ارتدکس در حکومت «گامساکوردیا» جنگ خونینی بر ضد اقلیت ارتدکس اوستی به راه انداخت. از زمانی که شوارنادزه در ۱۹۹۲ قدرت را به دست گرفته، تلاشهایی برای فرونشاندن این درگیری صورت پذیرفته، گرچه در مجموع موفق نبوده است. ولی درحالی که روسیه ارتدکس به مردم آبخازی - که اکثرأ مسلمانند - کمک کرد تا استقلال خود را از گرجستان ارتدکس به دست آورد، جای تعجب نیست که گرجستان نسبت به آذربایجان مسلمان که در مقابل نفوذ روسیه مقاومت کرده است، پیشتر احساس همدردی می‌کند.

صحنه آسیای مرکزی را نیز به سختی می‌توان با توسل به اختلافات مسلمانان و ارتدکس‌ها توصیف کرد. مثلاً می‌بینیم که ایران در حمایت از دولت ربانی در افغانستان در برابر نیروهای طالبان به روسیه و هند پیوسته است. از سوی دیگر، ایران که به دلیل زبان مشترک می‌تواند در تاجیکستان نفوذ زیادی داشته باشد، روابط خود با دولت تاجیک را که رسماً طرفدار روسیه می‌باشد، محدود کرده است. این که تصور کنیم روابط روسیه ارتدکس با همسایگانش در قفقاز و آسیای مرکزی یا حتی روابط بین این همسایگان، صرفاً یک مسئله اسلامی و ارتدکسی است، تا حدودی شبیه آنست که روابط آمریکا با کشورهای منطقه کارائیب و آمریکای مرکزی را تحت الشعاع مسائل دینی قرار دهیم. روسیه و ایالات متحده در مناطقی که «حیات خلوت» خود تلقی می‌کنند، دارای منافع نیرومند ژئوپلیتیک هستند. حل و فصل اختلافات موجود در این مناطق اغلب هیچ ارتباطی به مذهب ندارد.

تاکنون ما عمدتاً تمدن را بعنوان وسیله توجیه خطوط درگیری مورد بحث قرار داده ایم. اکنون باید تمدن را بعنوان عامل توجیه انگیزه‌های اعضاء آن در نظر بگیریم. این خطر وجود دارد که واژه «تمدن» سبب شود که گوناگونی‌های داخلی آن و این نکته را که عامل مزبور به سختی می‌تواند در طول زمان تغییر کند، دست کم بگیریم. حتی خطر بزرگتر این است که با واحدهایی که بعنوان «تمدنها» فرض شده اند ولی هنوز وجود خارجی نیافته‌اند، بعنوان واقعیت برخورد شود. پروفیسور هانتینگتون اذعان می‌کند که «تمدنها» گوناگونند. آنها «پویا هستند، ظهور می‌کنند، سقوط می‌کنند، تقسیم می‌شوند و درهم ادغام می‌گردند.» لیکن پیام کلی او این است که تمدنها واحدهایی بسیار باثباتند و انسجام درونی هر یک از طریق پاره‌ای ویژگی‌های گسترده صورت می‌گیرد: «وجوه اختلاف تمدنها نه تنها واقعی، که اساسی است. تمدنها با تاریخ، زبان، فرهنگ، سنت و از همه مهم‌تر دین از یکدیگر متمایز می‌شوند. انسانهای وابسته به تمدنهای مختلف دیدگاههای متفاوتی نسبت به روابط خدا و انسان، فرد و گروه، شهروند و دولت، والدین و فرزندان و زن و شوهر دارند. این تفاوتها در طول قرن‌ها پدید آمده و به سرعت از میان نخواهد رفت.»

هانتینگتون میزان نزدیکی ارتباط هر تمدن با حامل فرضی اولیه خود

○ هانتینگتون: غرب در صورت امکان باید با تمدن‌های بیگانه همزیستی و در هنگام ضرورت نبرد کند. غرب در ارتباط با دنیای کنفوسیوسی و اسلامی باید گسترش بنیه نظامی آنها را از راههایی چون حفظ برتری نظامی خود در شرق و جنوب آسیا و بهره‌گیری از اختلافات و درگیری‌های موجود بین کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی «محدود» سازد.

● رهنمودهای سیاسی هانتینگتون، بویژه اینکه از غرب می‌خواهد «از اختلافات و درگیری‌های موجود میان کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی بهره گیرد»، نه تنها سوءظن جوامعی را در سراسر جهان برانگیخته، بلکه به سود خود ایالات متحده هم نیست. منافع آمریکا ایجاب نمی‌کند که به اختلافات خطرناک دامن بزند.

● حقیقت تکان‌دهنده این است که خوانندگان کم تجربه نوشته‌های هانتینگتون، از فرضیه وی برای تشدید تصور رایج در غرب مبنی بر وجود یک حرکت گسترده و هماهنگ شده اسلامی که هدفش تحقیر غرب است، استفاده خواهند کرد. کاربرد زیاد، جاهلانه و تحریک‌آمیز واژه‌هایی چون «بنیادگرا» در غرب، سبب شده است که گوناگونی مسلمانان و ارزشهای انسانی آنان از سوی عده‌ای نادیده گرفته شود.

مردم آلبانی مسلمان هستند. این «غلیان» در هنگام نگارش این مقاله اساساً شامل فروش سوخت از جمله سوخت جت‌های جنگنده توسط آلبانی به صربهایی بود که رسماً مورد تحریم قرار داشتند. آلبانی بیش از مجموع منابع دیگر به صربها نفت فروخته است. هرچند انزجار دیرینه صربها و آلبانیایی‌ها از یکدیگر حقیقی است، ولی این حقیقت به هیچ وجه از دشمنی در حال غلیانی که میان ارتدکسهای اسلاو و ارتدکسهای یونانی در مقدونیه همسایه وجود دارد، نمی‌کاهد.

پروفیسور هانتینگتون در منطقه قفقاز دو مثال مؤید برای درگیری اسلام و مسیحیت ارتدکس ارائه می‌کند: «خشونت در روابط اوستی‌ها و اینگوش‌ها؛ همچنین کشتار مکرر آذربایها و ارمنیها از یکدیگر.» هانتینگتون با ذکر نمونه غیرمهمی از مسلمانان اینگوش و اوستی، درجائی که ارتدکس‌ها در اکثریت و مسلمانان در اقلیت هستند، نمونه مغایر و



را در مقاله‌ای که در فصلنامه «فارین افیرز» در پاسخ به منتقدانش نوشته، آورده است. وی می‌نویسد «براساس تخمینهای اداره آمار و سرشماری تا سال ۲۰۵۰ جمعیت آمریکا در برگیرنده بیش از ۲۳ درصد اسپانیایی الاصل، ۱۶ درصد سیاه پوست و ۱۰ درصد آسیایی الاصل خواهد بود. ایالات متحده در گذشته میلیونها مهاجر را از کشورهای مختلف با موفقیت در خود جذب کرده است زیرا آنها فرهنگ فائق اروپایی و باورهای آمریکایی آزادی، تساوی حقوق، فردگرایی و دموکراسی را مشتاقانه پذیرفته بودند. آیا چنین روندی در آینده نیز، باتوجه به اینکه بالغ بر ۵۰ درصد از جمعیت آمریکا را اسپانیایی الاصلها و غیر سفیدها تشکیل خواهند داد، وجود خواهد داشت؟» هانتینگتون احساس می‌کند که واقعاً این احتمال وجود دارد که جمعیت اسپانیایی و غیر سفید فرهنگ و ارزشهای غربی را نپذیرند که این امر «سبب غرب‌زدایی از ایالات متحده خواهد شد» زیرا، «آمریکا به صورت یک کشور واقعاً چند فرهنگی درآمده و برخورد داخلی تمدنها در آن بروز کرده است» و از این رو، آمریکا دیگر به لیبرال دموکراسی معتقد نخواهد بود. در این صورت «ایالات متحده، آنگونه که آنرا شناخته ایم، باقی نخواهد ماند و به دنبال سایر قدرتهایی که صرفاً از طریق ایدئولوژی تعریف شده بودند، در زباله‌دان تاریخ دفن خواهد شد.» چرا ۱۶ درصد آمریکائیا یعنی سیاه‌پوستان در سال ۲۰۵۰ که مدتها پیش از گروههای مهاجر سفید اسلاو، ایتالیائی و دیگران در این سرزمین ساکن بوده‌اند نه تنها بطور موفقیت آمیزی جذب نمی‌شوند بلکه بطور بالقوه منبع غرب‌زدایی از ایالات متحده می‌باشند؟ چگونگی این مسئله را، هانتینگتون باید روشن کند.

اجازه دهید یکی از خصوصیات را که پروفیسور هانتینگتون به تمدن اسلامی نسبت می‌دهد، بررسی کنیم. هانتینگتون می‌گوید «ایده‌های غربی نظیر اقتصاد بازار و غیره، اغلب در فرهنگ اسلامی کمتر مطرح می‌شود». اما واژه «اغلب» مانع می‌شود که وی توصیف خود را تعمیم دهد. در این صورت چه چیزی برای ما باقی می‌ماند؟ هرکس قوانین کهن اسلامی را مطالعه کرده باشد، می‌داند که این گفته از پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) بارها در میان مسلمانان نقل شده است که «خداوند قیمت‌ها را تعیین می‌کند». آیا دخالت گسترده امپراتوری عثمانی در تعیین قیمت‌ها، مورد نظر پروفیسور هانتینگتون می‌باشد؟ بعنوان یک دانش‌پژوه دنیای اسلام (البته بدون باور قلبی) تصور می‌کنم که اکثر مسلمانان در مقاطع و مناطق مختلف بر مبنای اقتصاد بازار عمل کرده‌اند. ولی می‌دانم که در دهه‌های پنجاه و شصت در بسیاری از کشورهای اسلامی، رهبران سوسیالیستی چون «سوکارنو» و «جمال عبدالناصر» تأکید داشتند که اسلام فی‌نفسه سوسیالیست است و بر این مبنا نیز قوانینی وضع کردند. جمال عبدالناصر بالاترین صاحب نظر مذهبی مصر یعنی «شیخ محلوف» را به دلیل مخالفت با نظریه خود عزل کرده بود. از این رو، می‌دانم که مسلمانان می‌توانند با اقتصاد بازار مخالفت کنند و همچنین می‌دانم که اغلب مشتاقانه از آن حمایت کرده‌اند؛ گرچه اقتصاد بازار آزاد بدون نقص، فقط در اذهان

اقتصاددانان شیکاگو وجود دارد و در حال حاضر در میان کشورهای خاورمیانه، اقتصاد آزاد تنها در مراکش، تونس، ترکیه، کویت و اغلب کشورهای عربی خلیج فارس دیده می‌شود. آیا کسی می‌تواند بر مبنای تجربه بگوید که نظریه اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد در تمدن اسلامی بازتاب اندکی داشته است؟ و باتوجه به گستره جغرافیایی و تنوع تجارب تاریخی مسلمانان، آیا اساساً طرح چنین سئوالی مفید یا حتی بامعناست؟

در پس این تصور که روابط بسیار نزدیکی میان عقاید و حاملان اصلی آن عقاید وجود دارد، مفروضات دیگری نهفته است که پذیرش آنها بسیار دشوار است. یک فرض اینست که مردمان (گاهی بطور سطحی و گاهی به صورت عمیق)، نه فقط تحت نفوذ فرهنگ هایشان قرار می‌گیرند بلکه به صورت زندانیان واقعی فرهنگ خود درمی‌آیند. فرض دیگر اینست که عقاید در خاستگاه اولیه خود با اصالت بیشتری دوام می‌آورد. از این رو، پروفیسور هانتینگتون به ما می‌گوید که: نفس «نظریه وجود یک تمدن جهانشمول، یک نظریه غربی است.» این ادعا حتی از لحاظ تاریخی نیز سئوال انگیز به نظر می‌رسد، زیرا مسیحیت و اسلام که خاستگاه نخستین آنها تصادفاً خاور نزدیک می‌باشد، ادیانی توحیدی هستند که فراگرفتن تمام جهان آرزوی آنهاست. حتی اگر بر اساس برخی تعاریف، فرض کنیم که نظریه «تمدن جهانشمول» یک «نظریه غربی» است، این امر چه چیزی را بر ما روشن می‌کند؟ آیا به ما می‌گوید که «خاص‌نگری» موجود در اغلب جوامع آسیایی و تأکید بر تمایز قومی از قوم دیگر، همچون چنگال آهنینی بر افکار آنها سایه افکنده است، به گونه‌ای که این آسیائیا جز در آینده‌ای بسیار دور، نمی‌توانند مفاهیم ناآشنایی چون «تمدن جهانی» ویژه خود را بسازند؟

چنین ادعایی که فرهنگ‌ها بطور عمده تأثیرناپذیرند و اینکه شکوفایی عقاید «وارداتی» در خارج از خاستگاه اولیه خود ناقص و غیر اصیل است، در واقع برای بسیاری از تاریخدانان عجیب به نظر می‌رسد. این گفته به مثابه فکر ساده لوحانه‌ای است که قبل از ورود واژه‌ای جدید، وجود کلماتی با معنا و مفهوم مشابه را نفی می‌کند. مثل این که مثلاً بگوئیم مردم جهان مفهوم کلمه «Caucus - اجتماع سران حزب» را پیش از آنکه آمریکائی‌های بومی آلوگون زبان را ملاقات کنند، نمی‌دانسته‌اند یا معنی کلمه «Taboo - تابو» را قبل از آنکه از «پلی نیسیز» به عاریت بگیرند. آیا رأی‌گیری انتخاباتی در کشور خاستگاه آن یعنی یونان، اصیل‌تر از انگلستان رشد کرده است؟ یا بر این اساس که مفهوم «عشق درباری»<sup>۴</sup> که بطور قطع در ادبیات کهن زبان عربی وجود داشته و احتمالاً از آنجا به غرب رفته است، آیا می‌توان ادعا کرد که «تریلوس و کریسید» نوشته «چاسر»<sup>۵</sup> از اصالت انگلیسی و اروپایی کمتری برخوردار است؟ آیا گسترش نظریه‌های به ظاهر علمی مربوط به نژاد و ایده نیرومند تقسیم‌بندی افراد بر اساس رنگ پوست که از ابداعات اروپائیان است، به خارج از اروپا غیر ممکن بوده است؟



حقیقت برگشت‌ناپذیر زندگی سیاسی بسیاری از کشورهای اسلامی است، خواه آن را «تحمیلی از سوی غرب» یا «محصول استعمار غرب» بپردازیم. این نکته در مورد قوانین اساسی مدون و قوانین ملی کشورها نیز صدق می‌کند.

در تاریخ غرب، نمونه‌های زیاد و بسیار مهم وجود دارد که گسترش عقاید از يك منطقه از غرب به منطقه دیگر غرب، بیانگر استعمار واقعی بخشی از غرب به وسیله بخشی دیگر است. همچنین، در تاریخ غرب نمونه‌های زیادی از نوع تفکر هانتینگتون وجود دارد. بعنوان مثال، زمانی گفته می‌شد که دموکراسی تنها در کشورهای پروتستان می‌تواند بطور کامل و اصیل دوام آورد. ظاهراً ماهیت بالقوه ضد لیبرالی کاتولیک‌گرایی عامل مهم درگیری پروتستانها و کاتولیک‌ها در آلمان قرن

نوزدهم بوده است که جنگ فرهنگی<sup>۸</sup> خوانده می‌شد. این اصطلاح از سخنان «رادلف ویرجو»<sup>۹</sup> گرفته شده بود. وی در ۱۸۷۳ در پارلمان پروس اعلام کرد که: «رقابت به صورت درگیری بزرگ فرهنگی درآمده است.» این گفته بسیار شبیه نظریه‌های جدیدی چون «غرب در برابر سایرین» بود. برای بسیاری از پروتستان‌ها بدیهی بود که کاتولیک‌ها مطیع پاپ هستند و نمی‌توانند مشارکت واقعی دموکراتیک در کشور آلمان داشته باشند و احساسات ضد کاتولیک به اندازه ای قوی بود که پروس قانونی برای اخراج «یسوعی‌ها» تصویب کرد. بسیاری از آمریکاییها این لطفه را به خاطر می‌آوردند که «آلفرد اسمیت» که يك سیاستمدار کاتولیک مذهب بود متعاقب شکست در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۹۲۸، طی تلگرافی به پاپ توصیه کرد که «سریعاً باروبندیل خود را ببندد.» این نوع بی‌اعتمادی به کاتولیک‌ها در آمریکا با انتخاب کندی به ریاست جمهوری در ۱۹۶۰ از بین رفت. همان‌طور که در قرن بیستم بی‌اعتمادی نسبت به توانایی کاتولیک‌های معتقد به اینکه دموکرات‌های واقعی هستند خیالی و بی‌اساس بوده، برای نسل بعدی نیز، بی‌اعتمادی امروزه نسبت به توانایی مسلمانان معتقد به اینکه دموکرات‌های واقعی می‌شوند، بی‌پایه به نظر خواهد رسید.

گرایش به این تصور که يك گروه دارای یکپارچگی رفتاری است و این یکپارچگی رفتاری از هویت مذهبی آن نشأت می‌گیرد و بسیار به سختی تغییر می‌کند، سابقه دیرینه و تاریخی در ارزیابیهای مسیحیت از یهودی‌ها دارد. در ۱۷۸۲ دیوید میکائیلیس<sup>۱۰</sup> استاد زبانهای شرقی در دانشگاه گوتینگن<sup>۱۱</sup> که به اصطلاح متخصص مسائل یهود بود، نوشت: «آیا آیین حضرت موسی (ع) شهروندی و ادغام کامل یهودیها در داخل دیگران را مشکل یا غیرممکن می‌سازد؟ به نظر من پاسخ مثبت است.» این نوع تفکر هنگامی بعنوان نظریه فرهنگ و شهروندی به رشد کامل خود رسید که برنوبو باوئر<sup>۱۲</sup> پروتستان آلمانی که عالم الهیات بود در ۱۸۴۳ نوشت: «حقوق بشر نتیجه آموزش است. کسانی می‌توانند از حقوق بشر برخوردار باشند که آنرا تحصیل می‌کنند و شایسته آن هستند. آیا یهودی‌ها تا زمانی که در جدایی دایم از دیگران به سر می‌برند و از بقیه مردم دور هستند واقعاً می‌توانند شایسته برخورداری از حقوق

○ هانتینگتون با تکیه بر تجربه تاریخی تلاش می‌کند نشان دهد که در دوره جدید سیاست‌های جهانی، «فرهنگ» انگیزه اصلی اختلافات عمیق میان افراد و همچنین «منبع اصلی» منازعات بین‌المللی است.

● روی متحده: نه تنها مبنای «تجربی» نظریه هانتینگتون محل اختلاف است، بلکه درستی ساختاری نظری که او برای تبیین رابطه نسبی میان فرهنگ و رفتار سیاسی عرضه کرده، مورد تردید است.

○ هانتینگتون: وجوه اختلاف تمدن‌ها نه تنها واقعی، که اساسی است. تمدن‌ها با تاریخ، زبان، فرهنگ، سنت و از همه مهم‌تر دین، از یکدیگر متمایزند. انسانهای وابسته به تمدنهای گوناگون دیدگاههای متفاوتی درباره روابط انسان و خدا، فرد و گروه، شهروند و دولت، والدین و فرزندان، زن و شوهر و... دارند. این تفاوتها در طول قرن‌ها پدید آمده و به آسانی از میان نخواهد رفت.

● نظر هانتینگتون درباره تمدن‌ها به گونه ایست که همه مسلمانان باید به شیوه عربها رفتار کنند؛ درحالی که واقعیت چنین نیست. آیا ایرانیان، ترکها، مسلمانان جنوب و جنوب شرقی و مرکز آسیا دارای فرهنگهای سیاسی متفاوت با فرهنگ سیاسی اعراب نیستند؟

پروفسور هانتینگتون می‌گوید که «دولت دموکراتیک امروزی از غرب سرچشمه گرفته و گسترش آن در جوامع غیر غربی، بیشتر محصول استعمار بوده یا از سوی غرب تحمیل شده است.» آیا چنین نگرشی به فرهنگ از سوی کسی که فرهنگ یا تمدن را به مثابه يك گروه از عروسکهای روسی می‌پندارد<sup>۶</sup> که هر کدام از آنها منحصر به فرد و غیرقابل معاوضه است، قانع کننده خواهد بود؟ البته فرهنگ چون قطعات معین يك جدول جورچین<sup>۷</sup> نیست. در سنت‌های اسلامی در دوران ماقبل مدرن نیز هیچ چیزی وجود ندارد که به مسلمانان امروزی بگوید به زنان حق رأی بدهند و حتی بسیاری از مسلمانان راست افراطی با اعطاء حقوق مدنی به زنان مخالفتند. با این وجود، امروزه در کشورهایی چون ترکیه، مصر و ایران می‌بینیم که اکثریت اسلام‌گرایان که طرفدار اجرای نوعی قوانین اسلامی هستند، هرگز مخالفت با رأی دادن زنان را مزمه هم نمی‌کنند. مشارکت مستقیم زنان در رأی‌گیری،



بشر باشند؟ تا هنگامی که بر این عقیده اند، باید به صورت منطقی استنتاج کرد که بقیه مردم همدرد و همقطار آنها نیستند. تا وقتی که یک فرد یهودی است، یهودیتش باید در او قوی تر از انسانیتش باشد تا او را از غیر یهودی ها جدا نگهدارد. او بدین وسیله اعلام می کند که اعتقادش به یهودیت، به دلیل فطرت و اصل برتر اوست و دین او، مقدم بر انسانیتش می باشد.» باید خاطر نشان کرد که احساس بیگانگی برونو

از یهودیت، یک احساس خالص فرهنگی بود نه نژادی. از این رو، نفوذ چشمگیری بر کارل مارکس که او نیز یهودی الاصل بود، سبب شد که بپذیرد یهودیها برای «پیوستن به بدنه سیاسی، باید خود را از یهودیت مبرا سازند.»

نکته دیگری که به نظر می رسد نظریه هانتینگتون را تضعیف می کند، نادیده گرفتن شکاف میان دولتها و مردمان است. در کنفرانس حقوق بشر که در سال ۱۹۹۳ در وین برگزار شد، اکثر سازمانهای چینی خارج از کنترل دولت چین از حق «دالایی لاما» برای سخنرانی حمایت کردند؛ چیزی که دولت چین به شدت با آن مخالف بود. «دالایی لاما» در مقابل موضع دولت چین و بسیاری از کشورهای آسیایی و آفریقایی که معتقد بودند نسبت به حقوق بشر در کشورهای کم توسعه یافته باید با سعه صدر برخورد کرد، اعلام داشت: «من با این نظر موافق نیستم و متقاعد شده ام که اکثر مردمان آسیا نیز از این نظر حمایت نمی کنند.»

آیا واقعاً باید معتقد باشیم که دولت کمونیستی چین بودیست تر یا کنفوسیوسی تر از مردم چین و دالایی لاما است؟ کنگره ایالات متحده با پیوستن آمریکا به کنوانسیون نسل کشی ۱۹۴۸ که بیش از صد کشور به آن پیوسته اند، مخالفت کرد. آیا این امر نشانه اینست که ملت آمریکا، در مقایسه با دیگر کشورهای جهان، کمتر به ارزشهای تمدن غربی معتقدند یا اینکه فرآیند قانونگذاری اغلب دست و پای ما را می بندد؟

برای پژوهشگران مسائل اسلامی از جمله راقم این سطور ناراحت کننده است که بگویند: حقیقت تکان دهنده اینست که خوانندگان کم تجربه تر از ساموئل هانتینگتون، از فرضیه وی برای تشدید تصور رایج در غرب مبنی بر وجود یک حرکت گسترده و هماهنگ شده اسلامی که هدف اصلی خود را تحقیر غرب قرار داده است، استفاده خواهند کرد. البته جهان اسلام نیز سازمانهایی شبیه سازمانهای افراطی موجود در غرب از قبیل انجمن مسیحیان ضد یهود میهن دوست یا افراطیون دوآتشه ایرلند شمالی پرورنده است. به هر حال صرف کاربرد زیاد، جاهلانه و تحریک آمیز واژه هایی چون «بنیادگر» در غرب سبب شده است که ارزشهای انسانی مسلمانان و گوناگونی آنان از سوی عده ای نادیده گرفته شود.

البته اقلیتی از مسلمانان نیز وجود دارند که خواهان اجرای قوانین اسلامی هستند، غرب را کم و بیش یک تمدن منسجم جهانشمول می پندارند، در فضای نظریه برخورد تمدنها سیر می کنند و معتقدند که

در صورت امکان باید با غرب همراهی و الا با آن برخورد نمود. به نظر من، این گروه همچنان در اقلیت خواهند ماند، زیرا گوناگونی در گسترده تاریخی سنت اسلامی (حتی در زمینه قوانین) را نادیده می گیرند. اینان در میان خود گرفتار اختلاف نظر گسترده هستند و راه حلی واقعی برای مشکلات اقتصادی و اجتماعی که گریبانگیر اکثر مسلمانان است، ندارند.

گذشته از نمونه هایی که از قفقاز، بالکان و آسیای مرکزی در بالا ذکر شد، رویدادهای اخیر نیز نشان می دهد که گوناگونی افکار حتی در میان آن دسته از مسلمانانی که در اقلیت قرار دارند، اسلام گرایانه است. این گوناگونی در مواضع مسلمانان در قبال بحران خلیج فارس در ۹۱-۱۹۹۰ بطور اساسی نشان داده شد. در مصر، اخوان المسلمین برای مدت طولانی نتوانستند در مورد این بحران به توافق برسند.

با وجود حمایت طولانی مدت عربستان سعودی از این گروه، بسیاری از اعضای آن صحنه ای را که غیر مسلمانان نزاع میان کشورهای اسلامی را رتق و فتق کنند، غیر قابل قبول می دانستند. به همین نحو اسلام گرایان تونس (در باره بحران خلیج فارس) اختلاف نظر داشتند.

اسلام گرایان اردنی به پیروی از ملک حسین از صدام حسین طرفداری کردند. رهبران حزب اصلی اسلام گرای ترکیه نیز در آغاز حامی صدام بودند، اما بعد از دیدار با شاه فهد در ماه سپتامبر موضع بی تفاوتی یا به نحوی معترض نسبت به صدام اتخاذ کردند. در واقع اطلاعات نادرست سبب شده است که ساموئل هانتینگتون بنویسد «جنبشهای بنیادگرای اسلامی در تمام جهان به جای حمایت از دولت طرفدار غرب کویت و عربستان، از عراق حمایت کردند.»

هر کس که مسائل جهان اسلام را دنبال کند متوجه می شود که موارد مشابه بسیاری وجود دارد که در آنها سیاست واقعی بر اساس منافع خاص تعیین می شود.

کیفیت شواهدی که ارائه می شود، عمده ترین مشکل در بررسی اعتبار یا اهمیت نظریه هایی چون نظریه هانتینگتون است. مثالهایی که وی تاکنون در تأیید درگیریهای تمدنی آورده، نادرست به نظر می رسد.

برای مثال، وی مورد «چاد» را ذکر می کند تا نظریه خود را اثبات کند، در حالی که این مثال نظریه وی را بی محتوا تر و ضعیف تر می سازد. اگر اندیشه هایی از این قبیل که فرضاً تمدن اسلامی در اندیشه های غربی هیچ انعکاسی ندارد، به لحاظ تاریخی و نیز در حال حاضر صحت نداشته باشد، آنگاه دلالی که هانتینگتون برای اثبات نظریه خود اقامه می کند،

بی ارزش به نظر می رسد. در این مرحله، هر کس در صدد ارزیابی نظریه هانتینگتون باشد، با مشکل مواجه خواهد شد. بعید می نماید که تمدنهای غیر غربی به زودی تغییر کنند، زیرا آن گونه که به ما گفته شده، این تمدن ها مدت زمانی طولانی است که به همین روش و سیاق



اوستی‌ها و اینگوش‌ها کمتر از درگیری درون تمدنی اوستی‌ها و گرجی‌هاست یا بالعکس؟ البته نظام جهان در دوران جنگ سرد نسبتاً منجمد بود و اکنون به علت وجود چند جنگ کوچک متحرک شده است. لیکن آیا این تحرك، روند جدیدی است یا تکرار تاریخ؟ قرن نوزدهم شاهد توسعه برخی امپراتوریها بر مبنای مأموریت‌های تمدنی و همچنین رکود برخی دیگر نظیر امپراتوری عثمانی بود که نخست مقتدرانه با شعار «پان-اسلامیسم» و بعداً با شعار تمدنی «پان-ترکیسم» ظاهر شده بود. اولاً باید این نکته را خاطر نشان سازیم که عوامل دیرپای غیرتمدنی از قبیل عدم اعتماد متقابل میان نژاد سفید به خوبی از عهده تبیین علل مسائل ناشی از درگیری‌ها بر نمی‌آید. دوم آنکه در هنگام حمایت مؤثر از يك اقدام سیاسی باید سابقه و واقعاً مبهم حرکت‌های گسترده تمدنی از پان-اسلاو و پان-اسلامیک در قرن نوزدهم تا سازمان‌های بین‌المللی اسلامی امروز مورد توجه قرار گیرد.

حرکت‌های پان‌اسلام اغلب به صورتی اغراق‌آمیز در اذهان غربیان بزرگ جلوه می‌کند. در ۱۹۱۶ يك آمریکایی به اصطلاح متخصص در امور خاورمیانه به نام «سموئل زومر» در کتاب خود نوشت: «درگیری آینده صرفاً يك درگیری مذهبی نخواهد بود، بلکه يك نزاع تعلیم و تربیتی، صنعتی، اجتماعی و سیاسی خواهد بود که مذهب بخش اصلی آن می‌باشد... درگیری میان دو تمدن، میان عقاید جهان اسلام و جهان مسیحیت است.» در جنگ جهانی اول، طرف‌های درگیر در اروپا اظهار امیدواری می‌کردند که می‌توانند بروز جنگ‌های مقدس به رهبری عثمانی‌های طرفدار آلمان یا هاشمی‌های طرفدار بریتانیا را تحریک کنند. اما این امیدها در عمل، تخیل غربیان اروپایی را بسی بیش از ذهن مسلمانان خاورمیانه برانگیخت. هانتینگتون که در توصیف دقیق روندهای سیاسی پیش‌تاز است، باید مبنایی ارائه کند که براساس آن اهمیت تطبیقی مثال‌های مؤید را ارزیابی کنیم و همچنین نشان دهیم مثال‌های مؤیدی که وی به کار می‌برد در حقیقت روند نیرومند جدیدی را نشان می‌دهد و مجموعه‌ای نیست که بتوان آنها را با دهه‌های ۱۸۹۰ یا ۱۹۱۰ مقایسه کرد.

موضوعی که در اظهارات هانتینگتون به نحو ضمنی مطرح شده اینست که رویکرد تمدنی وی به علت فقدان نظریه‌های معقول دیگری برای توجیه سیاست‌های جهانی باید پذیرفته شود، زیرا هیچ بدیل درخور اعتنایی برای تبیین سیاست‌های جهانی وجود ندارد. از نظر من بنیاد این بحث اصلاً بر خطاست. هانتینگتون در پاسخ به منتقدانش می‌نویسد: «وقتی انسانها به صورت جدی فکر می‌کنند، بطور انتزاعی می‌اندیشند. انسانها تصاویر ساده شده واقیعت‌ها را با هم تلفیق می‌کنند و آنها را مفهوم، تئوری، مدل و نمونه عالی می‌نامند. به قول ویلیام جیمز بدون این قبیل سازه‌های فکری، صرفاً يك سردرگمی عمیق وجود خواهد داشت.» تا جایی که من اطلاع دارم، ویلیام جیمز این جمله را تنها در دو مورد به کار برده است و هیچ يك از آنها به مفهومی که

○ هانتینگتون: گرچه در کشورهای عرب تلاش‌هایی برای برپائی دموکراسی به عمل آمده است، اما در پرتو این آزادیها، جنبش‌های اسلامی برندگان اصلی بوده‌اند. بطور کلی در جهان عرب دموکراسی غربی موجب تقویت نیروهای سیاسی ضد غرب می‌شود. گرچه این پدیده ممکن است گذرا باشد، اما بی‌گمان روابط کشورهای اسلامی و غرب را پیچیده‌تر می‌سازد.

● روی متحده: پروفیسور هانتینگتون گرچه در نوشته‌های خود «عرب» و «اسلام» را به جای هم به کار می‌برد، اما خوب می‌داند که «عربها» و «مسلمانان» حتی به گونه تقریبی یکی نیستند. از هر پنج مسلمان، حداکثر يك نفر عرب است. جوامع عرب مدعی هستند که تقریباً دو بیست میلیون نفر از جمعیت يك میلیاردی مسلمانان را در بر می‌گیرند، اما از این رقم، دهها میلیون تن کرد، قبطی، بربر و مسیحی عرب زبان هستند که هم‌نوائی بسیاری از آنان با غرب به مراتب کمتر از رهبران مسلمانانی چون یاسر عرفات است.

بوده‌اند. در عین حال، اکثر شواهد حاکی از دیرپایی ویژگی‌های تمدن‌های غیر غربی است و این موضوع در رفتار اخیر آنها نیز نشان داده شده است. بعلاوه، بخش مهمی از مقاله هانتینگتون پیش‌بینی درباره آینده است.

ما درباره چیزهایی که در آینده با آنها روبرو خواهیم شد، می‌توانیم سکوت کنیم یا حداقل باید موافقت کنیم که ساکت باشیم. اما اگر تمدنها نشان داده‌اند که خود را نسبتاً سریع با برخی از نهادهای وارداتی تطبیق می‌دهند، که بحث مقاله حاضر نیز همین است و بسیاری از جوامع اسلامی (از جمله اقلیت‌های اسلامگرا درون آنها) هم ثابت کرده‌اند که چنین هستند، بنابراین کدام يك از خصوصیات دیرپای رفتارهای آینده قابل پیش‌بینی است؟ استدلال خوبی وجود دارد مبنی بر آنکه این گونه ویژگی‌ها در فرهنگ‌های محلی (واحد‌های بسیار کوچکتر از تمدن‌های مورد بحث) می‌تواند مورد شناسایی قرار گیرد. البته باید امیدوار بود که هانتینگتون در نوشته‌های آتی خود درباره میزان و چگونگی انطباق تمدن‌های محلی با تغییرات درون تمدنی توضیح دهد.

اگر حوادث بسیار اخیر را شاهدهی برای اثبات این نظریه بدانیم، آنگاه چگونه این مثال‌های مؤید را در مقابل مثال‌های نقیض ارزیابی خواهیم کرد؟ آیا اهمیت درگیری‌های به اصطلاح میان تمدنی بین



اجتماعی را نیز توصیف کند، وجود داشته باشد.» معلوم نیست که با معیارهای کوهن، تاریخ و روابط بین الملل هرگز از مرحله قبل از پارادایم خارج شود، لیکن او به متخصصان تاریخ و علوم اجتماعی توصیه خردمندانه‌ای می‌کند: «در علوم اجتماعی نیز همانند موفقیت شخصی، پختگی بطور قطع نصیب کسانی می‌شود که بدانند چگونه صبر کنند.»

به هر حال آیا فرضیه «برخورد تمدنها» اساساً نوعی تئوری عرضه می‌کند که به قول ویلیام جیمز یک «نظام تبیینی»<sup>۱۳</sup> باشد؟ این فرضیه برای من بیشتر یک تشریح (وتجویز) است تا یک نظام تبیینی. هانتینگتون فهرستی طولانی از اصول و مفاهیم غربی را ارائه می‌کند مانند فردگرایی، لیبرالیسم، دموکراسی، اقتصاد آزاد و غیره. ولی تأکید می‌کند که جهان غیر غرب کم و بیش از آنها بی بهره است. در اظهارات هانتینگتون چند اشاره جالب توجه دیگر نیز وجود دارد از جمله: «این اندیشه که یک تمدن جهانی می‌تواند وجود داشته باشد، یک تفکر غربی است و با دل‌بستگی بیشتر جوامع آسیایی به مرامهای خاص خود (خاص نگر) و تأکید آنها بر چیزهایی که مردمی را از دیگران متمایز می‌سازد، مغایرت دارد.» اما اگر فرض کنیم که چنین خاص نگر در غرب وجود ندارد یا ضعیف‌تر از آسیاست، هنوز نمی‌توانیم علت تفاوت رفتار دیگران با رفتار غرب را توضیح دهیم. هانتینگتون به ما می‌گوید که «تمدنها با تاریخ، زبان، فرهنگ، سنت، و مهمتر از همه دین، از یکدیگر متمایز می‌شوند.» یعنی اینکه دین، مجموع باورهایی است که رفتار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را تعیین می‌کند. در این صورت آیا این باورها واقعاً پایدار است رفتار و اعمال معتقدان را تعیین می‌کند، و به طور قطع از باورهایی که هانتینگتون برای غرب فهرست کرده متفاوت است؟

بعنوان یک اسلام پژوه، معتقدم که نتیجه بررسی ما از فرضیه‌ای که در مورد بازار آزاد عرضه شد، می‌تواند سطوح مختلفی داشته باشد. اسلام بعنوان مجموع باورهای دستوری، عمدتاً در سطح حقوق اسلامی است که تا اندازه زیادی مدافع بازار آزاد می‌باشد. اما من در انتظار آنکه این نظام حقوقی هنجاری عملاً در رفتار اجتماعی و دولتی تأثیر بگذارد، پیشقدم نمی‌شوم. زیرا در آن صورت ناگزیر خواهم بود مجموع تصورات کاملاً نادرست درباره رفتار جوامع مسلمان در زمان‌ها و مکانهای مختلف، گذشته و حال را بپذیرم. بعنوان محقق مسائل اسلامی گمان دارم که پذیرش تصوراتی از این دست در مورد جهان اسلام که ظاهراً دارای یک نظام حقوقی هنجاری است بسیار دشوار است.

چندگانگی آشکار فرهنگ‌های مسلمانان حتی قبل از قرن نوزدهم هم وجود داشته، یعنی تا زمانی که در آموزش متخصصان حقوقی در اکثر مناطق جهان اسلام نوعی همگونی محدود به چشم می‌خورد و پس از آن قشر کوچک ولی مهمی متخصص حقوق هنجاری شدند. و بعنوان یک تاریخدان اجتماعی معتقدم حتی اگر بخواهیم مجموعه روشن و عظیم باورهای هنجاری را برای یکی از این تمدنها شناسایی کنیم و با این

هانتینگتون مورد استفاده قرار داده، نبوده است. ظاهراً منظور جیمز نیاز به کاربرد مفاهیم اساسی چون «دریا» یا «چمن» است که بتوانیم با آنها عناصر گسسته را از پوستار ادراک تمیز دهیم. واقعیت در حال رشد و عمیق به نظر او چیزی است که کودکان احساس می‌کنند. هنگامی که جان لاک مشاهده کرد کشورها در یک جهان آمیخته با رقابت بی قانون زندگی می‌کنند، نوشت «تمام جامعه بشری در وضع طبیعی نسبت به یکدیگر به منزله یک پیکرند.» حتی اگر فرض کنیم که بدون یک نظام توجیهی، تصور ما از روابط بین الملل همراه با سردرگمی عمیق خواهد بود، در آن صورت نیز نیازی نیست از هانتینگتون پیروی کنیم که مدعی است نظریه‌اش بهتر از دیگران می‌باشد زیرا «همان گونه که توماس کوهن در اثر کلاسیک خود نشان می‌دهد، پیشرفت فکری و علمی عبارت است از اینکه پارادایمی که به شدت از تبیین حقایق جدید یا حقایق نوظهور ناتوان است، با پارادایم تازه‌ای که بتواند مسائل را به صورت رضایت بخشی روشن و تحلیل نماید، جایگزین گردد.» «ویلیام جیمز» در مقاله‌ای که «کوهن» نیز آنرا تأیید کرده، نشان داده است که کوهن مفهوم «پارادایم» را در چندین روش متفاوت به کار می‌برد، اما به ندرت از آن به عنوان یک فرضیه خالص و ساده استفاده می‌کند؛ هرچند به نظر می‌رسد که این نوع برداشت از پارادایم تنها چیزی است که در کاربرد رایج مدنظر بوده است. شاید به همین دلیل باشد که مدتهاست کوهن دیگر از این واژه استفاده نمی‌کند. آنچه کوهن بارها گفته این است که «علوم طبیعی همچنین پذیرفته‌اند که تجربه‌کنندگانی که نتایج را مغایر با پارادایم‌های علوم طبیعی می‌یابند خود را بجای علوم طبیعی مقصر می‌بینند.» کوهن یک پارادایم را در مالکیت یک فرد نمی‌داند بلکه آنرا منصوب به جمع می‌بیند. هیچ کس در مورد برجستگی‌های بی نظیر هانتینگتون در میان علمای علوم سیاسی تردید ندارد. حتی همین آقای هانتینگتون اگر در شرایطی که چندان محتمل نیست تواضعش را کنار بگذارد، آیا می‌تواند ادعا کند که علوم سیاسی «هنجاری» را در روابط بین الملل بوجود آورده است که موارد مغایر آن توسط سایر متفکران علوم سیاسی رد شده است؟

بسیاری از متخصصان روابط بین الملل همچنان بطور جدی معتقدند که مکتب «واقع‌گرایی» در روابط بین الملل که مدعی است کشورها عمدتاً برای حفاظت از منافع خود عمل می‌کنند و بازیگران اصلی سیاستهای جهانی محسوب می‌شوند، در مقایسه با سایر نظریه‌ها علت وقایع بیشتری را بیان می‌کنند. هانتینگتون در نقض این نظریه، نمونه‌های احتمالی جالبی ذکر کرده است. کوهن معتقد است بیشتر بخش‌ها در رشته علوم اجتماعی در مرحله قبل از پارادایم قرار دارد که در آنها نمونه‌های مؤید و نمونه‌های نقیض عرضه شده و نظریه‌های رقیب متعددی وجود دارد. او می‌نویسد: «در علوم طبیعی، ناسازگاری درباره زیرساخت‌ها، همچون جستجو برای نوآوریهای اساسی، در مواقع بحرانی روی می‌دهد. البته به هیچ وجه روشن نیست که چنین اجماع نظری درباره چیزی که با همان توان و وسعت معمول علوم



کوچکتر از «تمدنهای» مورد نظر وی داشته باشد. انقلابهای اقتصادی و اجتماعی در تاریخ معاصر در بسیاری از بخشهای جهان نخبگان سنتی را کنار زده و انقلاب ارتباطات و تعلیم و تربیت تمام مردم در گوشه و کنار جهان را ترغیب کرده است که نه از طریق نخبگان بلکه خود مستقیماً در معرض سیاست‌های گسترده جهانی قرار گیرند. در ابتدا، بسیاری از بازیگران جدید سیاسی گروه‌های مبتنی بر هویت‌های گوناگون را تشکیل خواهند داد. در برخی موارد این گونه هویت‌ها نام خود را از دین گروه می‌گیرند، مانند بوسنی که در آن عضویت در جامعه مسلمانان هیچ ارتباطی به باورهای واقعی دینی ندارد (در بوسنی بسیاری از به اصطلاح مسلمانان، لادری یا لامذهب می‌باشند). در مناطق دیگری چون قفقاز، به نظر می‌رسد که زبان هویت غالب است.

لذا، گروهی چون اوستی‌ها که اکثراً مسیحی و اقلیتی از آنها مسلمان می‌باشند، از يك احساس نیرومند هویت قومی برخوردارند و کم‌وبیش هماهنگ فعالیت می‌کنند. هویت‌های متداخل، خصیصه تمام جوامع است و پرسش مناسب در مورد این هویتها پاسخ‌های مختلفی خواهد داشت. مکزیك، کشوری است که به نفتا، آمریکای لاتین، جهان کاتولیک و غیره تعلق دارد و برای رفتار خود در روابط بین الملل با توجه به هر يك از هویتها توجهات گوناگون دارد. آیا واقعاً روشن است که کدام يك از این هویتها برای تمام مسائل اصلی مکزیك برتری آشکار دارد؟ آیا این احتمال وجود ندارد که عضویت در نفتا که از برخی جوانب يك هویت ضعیف است، در مذاکرات مربوط به اقتصاد و سیاست خارجی، بعنوان يك هویت محوری مطرح شود؟

برخی هویت‌ها در واقع فراملی است و از این رو، به قول هانتینگتون دارای بازتاب فراملی می‌باشد. این گونه هویت‌ها در توضیح رفتار سیاسی حائز اهمیت است. روسیه ارتدکس نسبت به صربهای ارتدکس، اروپای کاتولیک نسبت به کرواتیهای کاتولیک و جهان اسلام نسبت به مسلمانان بوسنی احساس خاصی دارند؛ گرچه با تکیه بر روابط تمدنی سه گانه فوق تنها در حدی محدود می‌توانیم عکس العمل‌های خارجی در قبال تراژدی یوگسلاوی سابق را درک کنیم. به هر حال به نظر می‌رسد در بوسنی که ایالات متحده بازیگر اصلی خارجی بود، همانند ایرلند شمالی و بسیاری از مناطق دیگر، دشمنی‌های مبتنی بر هویت تنها وقتی مطرح می‌شود که رهبران در مانده به آنها متوسل شوند. بسیاری از ناظران معتقدند که اگر میلاسویچ به هویت صربی اتکاء نمی‌کرد ممکن بود یوگسلاوی پاره پاره نشود. حداقل هانتینگتون کمک کرده که بیشتر متوجه باشیم که گرایش رهبران به دفاع از ارزشهای «فرهنگی» ممکن است به شدت مورد بهره برداری سیاستمداران قرار گیرد. (همان طور که آمریکا بهره برداری می‌کند).

سیاستمداران تمایل دارند با استفاده از هر ادعای ممکن، اندکی اعتبار کسب کنند. شاید امروزه به دوره‌ای وارد می‌شویم که در آن ادعاهای دارای مفهوم «فرهنگی» بیشتر تکرار می‌شود. گرچه این

○ هانتینگتون: این اندیشه که يك تمدن جهانی می‌تواند وجود داشته باشد، تفکری غربی است و با دلبستگی بیشتر جوامع آسیائی به مرامهای خاص خود و تأکید آنها بر چیزهایی که مردمی را از دیگران متمایز می‌سازد، مغایرت دارد. در غرب اصول و مفاهیمی چون فردگرایی، لیبرالیسم، دموکراسی، اقتصاد آزاد و... وجود دارد که جوامع غیر غربی از آنها بی بهره‌اند.

● روی متحده: این ادعای ساموئل هانتینگتون که «نظریه وجود يك تمدن جهانشمول، نظریه‌ای غربی است» از لحاظ تاریخی سؤال برانگیز است، زیرا مسیحیت و اسلام که خاستگاه هر دو خاور نزدیک می‌باشد، ادیانی توحیدی هستند که فراگرفتن سراسر جهان آرزوی آنهاست. وانگهی، حتی اگر فرض کنیم که غرب منطقه اصلی برخی از اعتقادات است - اعتقاداتی که ممکن است مقبول دیگر «تمدن‌ها» نباشد - آیا باید بر پایه چنین فرضی سیاستهای بدبینانه تنظیم کرد؟

باورها به راحتی بتوانیم رفتار آن دسته از کسانی را که رسماً هویت خود را با تمدن نشان می‌دهند، تشخیص دهیم، کار فوق العاده‌ای در پیش داریم.

اگر این مسئله را که باورها يك تمدن را شکل می‌دهد و اینکه چگونه این عمل صورت می‌گیرد کنار بگذاریم، هنوز با تعریفی که هانتینگتون از تمدن ارائه می‌کند سروکار داریم. وی تمدن را گسترده ترین سطح «هویت» می‌خواند: «تمدن بالاترین گروه بندی فرهنگی و گسترده ترین سطح هویت فرهنگی است که انسان به شدت از آن برخوردار است.» اگر ما مسأله «شدت» را در نظر نگیریم، این اظهارات تعریفی کاربردی از تمدن ارائه می‌کند که ممکن است برای مسلمانان بیشتر موضوعیت داشته باشد تا بیشتر گروههای دیگری که هانتینگتون به آنها اشاره می‌کند. اما این تعریف برای مردم خاصی که اکثراً مسلمان هستند، مانند ایرانیها، چه مفهومی دارد؟ ممکن است ایرانیها نه تنها بعنوان مسلمانان، بلکه همانند دیگران بعنوان افراد بشر شناخته شوند. پس از سپری شدن هفده سال از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، اگر از يك ایرانی پرسیده شود «شما چه کسی هستید؟» تصور می‌کنم نخستین پاسخ او این خواهد بود که ایرانی هستم.

هانتینگتون از احیاء سیاست هویت صحبت می‌کند، حتی اگر این هویت اغلب (البته نه همیشه) شدتی محسوس در واحدهایی بسیار



موضوع را به سختی می توان با عدد و رقم نشان داد، لیکن اگر چنین اقدامی صورت گیرد، شناخت بهتری نسبت به سیاستهای جاری پیدا خواهیم کرد.

به هر حال، چنانچه ادعاهای فرهنگی رهبران درمانده را جدی بگیریم و براساس ادعاهای آنها سیاست گذاری کنیم، اشتباه بزرگی مرتکب شده ایم. اما درباره رهنمودهای سیاسی هانتینگتون و اینکه از غرب می خواهد «از اختلافات و درگیریهای موجود بین کشورهای اسلامی و کنفوسیوسی، بهره بگیرد»، باید گفت که بسیاری، از جمله خود پروفیسور هانتینگتون در واقع معتقدند که منافع ایالات متحده بیشتر از آن است که به اختلافات خطرناک دامن بزند. اگر فرضاً روزی کشف شود که در یادداشت محرمانه ای که میان رهبران چین توزیع شده، از آنها خواسته شده است که به اختلافات و درگیریهای کاتولیک ها و پروتستانهای ایرلند شمالی یا نژادهای مختلف آمریکا دامن بزنند، بی گمان دولت آمریکا از دولت چین توضیح خواهد خواست. پروفیسور هانتینگتون قطعاً دارای اهداف بی خطر است لیکن نباید تعجب کند که این جنبه از توصیه های سیاسی اش باعث سوءظن بخشهایی از جهان که وی آنها را «کنفوسیوس و اسلامی» می نامد، گردیده است.

تا اوایل اوت ۱۹۹۰، صدام حسین در مورد تجاوز به کویت، ادعا می کرد که به دعوت دولت موقت «کویت آزاد» نیروهایش را به این کشور فرستاده است. این منطبق به دلیل آنکه هیچ همدست کویتی نیافت، شکست خورد. در دهم اوت ۱۹۹۰، صدام تصمیم گرفت از دستاویز فرهنگی استفاده کند و در برابر دشمنان متجاوز و متحدانشان اعلام «جهاد» نمود. این درخواست، تا حدودی مبتنی بر این ادعا بود که به زعم او عقب نشینی عراق از کویت با عقب نشینی اسرائیل از سرزمینهای اشغالی مربوط است. صدام را که لائیک و مبلغ جدایی کامل مذهب از سیاست بود هیچ کس مسلمان پارسا نمی دانست. با توجه به این سابقه، عملاً عده بسیار محدود و مآلاً غیر مؤثری به درخواست وی برای «جهاد» پاسخ مثبت دادند. او به بازیگران سیاسی نشان داد که در پایان قرن بیستم تمدن گرایی آخرین پناهگاه اراذل است نه ملیت گرایی.

شاید در پایان مقاله مناسب باشد به دو فیلسوف برجسته تاریخ بازگردیم که در ابتدا از آنها یاد شد. به اعتقاد اشپینگلر، هر فرهنگی دارای روح مخصوص به خود است و از این رو، باید درصدد تعریف آن روح برآمد. وی همچنین معتقد است که فرهنگ بر اثر خیانت به آن روح سقوط می کند. توین بی نیز همچون اشپینگلر تحت تأثیر جنگ جهانی اول به «تحلیل تمدنی» گرایش پیدا کرد، اما برخلاف اشپینگلر که سخت بدبین بود، توین بی نسبت به تمدن جاننشین تمدن غرب خوشبین بود. این فیلسوف قدرتمندانه در راه رفع نژادپرستی مبارزه کرد و - گرچه همیشه موفق نبود - اعتقاد داشت که وجود عناصر بیگانه نظیر

«ترانه های سیاه پوستان»<sup>۱۴</sup> در غرب، گواه بر سقوط آن تمدن است. از آنجا که توین بی تصور می کرد بسیاری از تمدنها از منابع فرهنگی یا مذهبی سرچشمه می گیرند، ناچار بسیاری از مذاهب کهن را که هنوز حیات دارند، «بقایای فسیلی» می نامید؛ از مسیحی های مونوفیزیت ارمنستان و مصر، تا مسیحی های نستوری کردستان و غیره. این فهرست نسبتاً عجیب و غریب (البته به استثنای ارمنی ها و یهودیها که واقعاً از سایر مردمانی که در کنارشان زندگی می کنند و سنگواره های برجای مانده توصیف شده اند متفاوتند) نشان می دهد که حتی محقق فرزانه ای چون توین بی که می توانست تجربه گرا باشد، در اثر علاقه وافر به حاکم کردن نظم بر مجموعه ای از داده ها به خطا می رود. تکیه بر این گونه علاقه های افراطی، چه بسیار نظریه پردازان چون توین بی را بر آن داشته که شواهد و قرائن را چندان تعمیم دهند تا فهرست هایی از ویژگیهای ذاتی برای واحدهایی که تمدن نامیده می شود، کشف گردد.

از این جهت توین بی سرانجام به اشپینگلر شباهت یافته و کاشف روح تمدنها شده، به همان شیوه ای که ادعا می کرد از آن عدول کرده است.

ساموئل هانتینگتون ما را با مشکل ارائه تعریفی مبتنی بر تجربه از موجودیت های گسترده فرهنگی فراملی، و این پرسش که چگونه و تا چه حد نظامهای اعتقادی رفتار معتقدان را شکل می دهد و اینکه چرا خصائص گوناگون این تمدنها، در مواردی سریع و در مواردی دیگر آرام، میان موجودیت های مختلف تغییر مکان می دهد، روبرو ساخته است. یک بحث با معنا میان صاحب نظران درباره ماهیت «غرب» و روابط آن با جهان «غیر غرب» تنها در صورتی می تواند مطرح گردد که به چالش فوق پاسخ داده شود. اما حتی اگر بر مبنای تجربه روشن شود که «غرب» منطقه اصلی بسیاری از اعتقادات است - اعتقاداتی که برای مدتی مقبول دیگر «تمدنها» نخواهد بود - آیا آماده ایم که بر مبنای چنین یافته ای سیاستهایی بدبینانه تدبیر کنیم. اگر به موقع پی می بردیم که نژادپرستی در آمریکا در حال رشد است، مبارزه با آن را یک ضرورت عاجل احساس می کردیم. به همین سان، اگر واقعاً بیگانگی میان تمدنها در حال رشد است نباید به ارائه سیاست خشکی که صرفاً سازگاری با تمدنهای بیگانه را در حاشیه قرار می دهد، بسنده کنیم. تا آنجا که با تاریخ آمریکا آشنا هستیم، ایالات متحده باید درصدد فراهم ساختن زمینه سازگاری میان تمدنها باشد، حتی اگر در ابتدا این کار غیرممکن به نظر برسد. انتظاری غیر از این، از مردم آمریکا پذیرفته نیست.

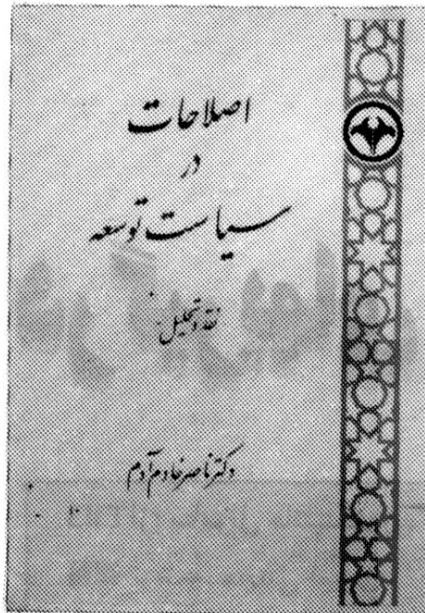


- چوبی هستند که در اندازه‌های مختلف ساخته می‌شوند و عروسکهای کوچکتر در درون عروسکهای بزرگتر جای می‌گیرند. (م)
7. Puzzle
  8. Kulturkampf
  9. Rudolf Virchow
  10. David Michaelis
  11. Goettingen
  12. Bruno Bauer
  13. Explanatory system
  14. Negro rhythms

انگلیسی داستانهای تخیلی است که در دهه ۶۰ جریان اجتماعی و فرهنگی حول آثار آن نضج گرفته بود. «خداوندگار سه حلقه» معروف‌ترین کتاب وی می‌باشد.

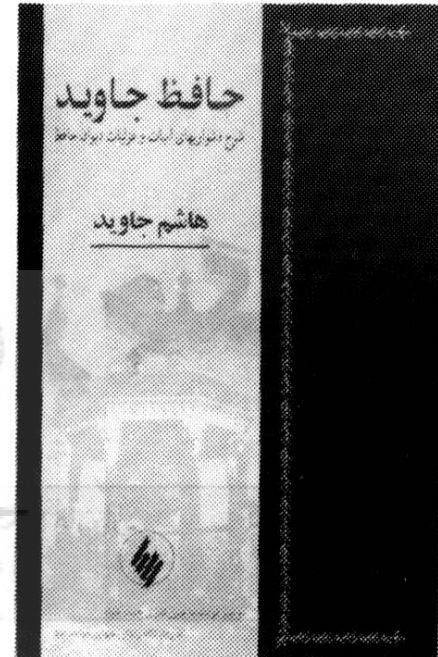
4. Courtly love
  5. Chaucer's Troilus and Criseyde
- (نویسنده انگلیسی در قرن نوزدهم)  
۶. مقصود از عروسکهای روسی، عروسکهای

1. David Newsom, The Public Dimension of Foreign Policy, (Indiana University Press, 1996).
۲. مجتبی امیری، نظریه برخورد تمدنها: هانتینگتون و منتقدانش، (تهران: مؤسسه مطالعات سیاسی و بین‌المللی، پاییز ۱۳۷۴).
۳. Tolkien Cult: جان تولکین، نویسنده



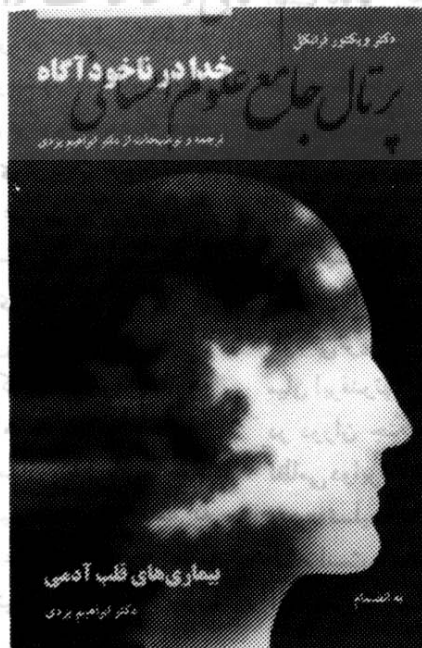
اصلاحات در سیاست توسعه

دکتر ناصر خادم‌آدم  
انتشارات اطلاعات  
چاپ دوم - ۸۰۰ تومان



دیوان حافظ

شرح جاوید  
شرح دشواریهای ابیات و غزلیات  
هاشم جاوید  
نشر و پژوهش فرزانه روز  
۱۳۷۵ - ۱۵۰ تومان



خدا در ناخودآگاه

دکتر ویکتور فرانکل  
ترجمه و توضیحات از دکتر ابراهیم یزدی  
مؤسسه خدمات فرهنگی رسا  
۱۳۷۵ - قیمت ۱۱۰۰ تومان